

دانشمند واقعی و معرفت حقیقی*

عباس اقبال آشتیانی

کلید واژه‌ها:

معمولاً پیش مردم ظاهرین بی‌خبر دانشمند واقعی کسیست که از اقران خود بیشتر چیز بداند و در خزینه خاطر از معلومات و معارف سرمایه‌ای وافر اندوخته داشته باشد یعنی عامه فاضل‌ترین مردم کسی را می‌شناسند که از لحاظ کمیت دانستنی‌ها و فراوانی محفوظات بر همگنان مقدم شمرده شود و کسی نتواند در این مقام با او دم همسری و برابری زند.

اگر این تشخیص صحیح باشد پس رسیدن به این منزلت بدون طی مراحل عدیده از عمر و سالیان دراز تحمل رنج آموختن و فرا گرفتن جز پیران سالخورده کسی دیگر را میسر نتواند شد و جوان هر قدر هم با استعداد و تیزهوش باشد تا بحد اکثر عمر نرسد شایستگی آنکه عنوان دانشمند و فاضل بیابد نخواهد یافت.

اگر واقعاً غایبی و طریقه منحصر بفرد عالم شدن همین اندوختن و فراگرفتن است پس چاره‌ای جز آن نمی‌ماند که شخص در تمام مدت زندگانی از

* یادگار، سال ۱، شماره ۱، اردیبهشت ۱۳۲۴، صص ۱-۱۱.

السنه و افواه آموختنی‌ها را بشنود و بخاطر بسپارد یا آنکه آنها را در متون کتب و دفاتر بخواند و یاد بگیرد. اما چون از بدبختی دوره عمر انسانی بسیار کوتاه و وسعت دامنه فراگرفتنی‌ها بی‌پایان است هیچ‌کس نمی‌تواند ولو آنکه تمام ساعات شب و روز خود را به تعلیم و آموختن بدهد و جز این کاری نکند به مبلغی از آن‌که قابل اعتنا باشد برسد و به مقداری از آن دست یابد که باستظهار آن بتواند بر دیگران فخر بفروشد چه آنجا که عمر و بود و نمود ما در مقابل عظمت عالم طبیعت و بیکرانی زمان به هیچ شمرده می‌شود معلومست که افزودن قدری ناقابل از اعتباریات بر آن هیچ مؤثر اثری و شایسته نمودی نخواهد بود. وقتی که دانشمند تیزهوش روشن‌بینی پس از سالها صرف عمر و فراگرفتن اصول کلی جمیع معلومات عصر خود بامثال خویش بگوید که:

آمد شدن تو اندرین عالم چیست
آمد مگسی پدید و ناپیدا شد

یا:

آنان که محیط فضل و آداب شدند
در محفل جمع شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

دیگر جای هیچ شبهه باقی نمی‌ماند که تمام شور و شعف‌های افراد انسانی و قیل و قال‌های مدرسه‌ای فضلا و متبعین تا حدی از بی‌خبری و کم‌ظرفی است چه جسارت و جرأت در این مرحله تا یک اندازه زاده جهل است و بانگ و

غوغا نتیجه بی خبری و سبک سری.

طلبه‌ای را حکایت کنند که با تبحری تمام در صحنه مدرسه قدم می‌زد و سینه خود را به وجب می‌پیمود و می‌گفت که متحریم که این همه عالم چگونه در سینه من جا گرفته، بعد از تحقیق معلوم شد که مولانا تازه به خواندن کتاب «شرح امثله» مشغول شده است و هنوز از آن مرحله ابتدایی نگذشته.

اگر بدیده انصاف ببینیم و عظمت عالم را در نظر بیاوریم میان کمیت معلومات این طلبه مبتدی با مقدار علم فضایی که خود را به غایت هر علمی رسیده و منتهی می‌دانند تفاوتی نیست چه در مورد قیاس با مقدار آب اقیانوس کبیر یک قطره و یک کوزه آب در ناچیزی تقریباً هر دو به یک پایه و اندازه‌اند.

امروز دیگر از بدیهیات است که کره زمین مسکن ما یکی از کوچک‌ترین کرات عدیده آسمان بی ابتدا و انتهاست که از کرورها سال قبل از این در فضای لایتناهی سرگردان و محکوم حکم چندین حرکت قمری بوده و هست و دست توانایی نامریی از بدو خلقت آن را با آن‌چه در سطح آن برجاست به وادی نامعلومی پرتاب کرده و این کره سرگردان در عین آنکه معلوم نیست در چه جهت و به طرف کدام مقصود می‌رود اشرف مخلوقات را هم با این همه هوس و نخوت و جبروت با خود می‌کشاند شاید هم روزی در نتیجه برخورد به کره‌ای دیگر یا بر اثر حادثه‌ای از نوع حوادث که فضا پیوسته میدان بروز و ظهور آنهاست بیکبارگی از هم متلاشی شود و هر ذره خاکی از آن بجایی بیفتد.

این حال کره زمین مسکن ماست و تا بوده نیز چنین بوده است در صورتی که انسان تا چندی پیش همیشه در این پندار سر می‌کرده است که این کره مرکز عالم است و جمیع کواکب و آسمان‌ها دور مأوای او در گردشند حتی خلقت

جميع ممکنات و افلاک و اختران به طفیل وجود او که زبده مخلوقات و خلاصه موجوداتست صورت گرفته، روانش شاد بدد که گفت:

دریا بخیال خویش موجی دارد
خس پندارد که این کشاکش با اوست

غرض از این مقدمات آنکه هر کمیتی که به دست انسان که کمیت عمر و قدرتش بسیار محدود و ناپایدار است جمع آید و در حیز اختیار او قرار گیرد چه از نوع مادیات سریع الزوال باشد چه از مقوله معارف و معلومات که نسبتاً جاویدترند باز سرمایه‌ای نمی‌تواند محسوب شود که در قبال بی‌پایان استطاعت عالم و بی‌نیازی دستگاه خلقت عظم و ارزشی داشته باشد.

بعد از این مقدمه جای این سؤال باقی است که اصلاً غرض از اندوختن علم و آموختن دانسته‌های مردم پیین چیست و اگر واقعاً تمام فضیلت علم و عالم موقوف بر این است که سراسر عمر به خواندن و یاد گرفتن و به حافظه سپردن بگذرد آیا هیچ عقل درست و ذوق سلیمی روا می‌دارد که با وجود علاقه طبیعی که در هر انسان عادی به لذت طلبی و تمتع از حیات و جلب منفعت موجود است از جمیع لذایذ دست بردارد و یکسره به دنبال تحصیل و تعلم که مستلزم تحمل همه قسم زحمت و از خود گذشتگی است بدود؟

مردی که همه عمر را تنها در راه آموختن و فراگرفتن صرف میکند اگر زاهد و عابد است و در طلب اجر اخروی و یافتن حور و قصور می‌کوشد ما را با او کاری نیست چه این طایفه هم معدودند و هم به صدق یا ریا خود را از جمع جمهور ناس که خواهی نخواهی باید در رفع حوایج زندگانی این دنیای خود بکوشند خارج کرده و در فکر بدر بردن گلیم خود از آبد اما اگر زاهد و عابد

نیست پس ناچار علم را برای این دنیا فراموش می‌گردد و لاعلاج باید روزی علم خود را اگر هم برای انتفاع دیگران نباشد اقلأً برای استفاده شخصی بکار ببندد و پیش از آنکه عمر به پایان رسد قدمی نیز در راه اعمال و استخدام فراگرفته‌های خود بردارد.

از یکی از دوستان که برخی از ایام خود را در یکی از مدارس قدیمه به تحصیل فقه گذرانده بود شنیدم که با جمعی از طلاب علوم دینی در محضر استادی به مطالعه کتاب شرح کبیر اشتغال داشتند. در میان این طلاب پیرمردی بود که کتاب مزبور را چندین بار پیش همین استاد و قبل از او پیش استادانی دیگر خوانده بود و هر بار که طلابی تازه نفس شرح کبیر را به مطالعه شروع می‌کردند او نیز با ایشان همراه می‌شد. روزی نواده استاد را که پسری نوروس و در سنین سه و چهار از عمر بود خادم به محضر مطالعه آورد. طلاب هر یک به آفرین و تحسین و دعای خیر در حق نواده استاد پرداختند. چون نوبت به طلبه پیر رسید دستی به ریش سفید خود کشید و گفت خداوند توفیق و عمر مرحمت کند تا روزی در خدمت آقازاده شرح کبیر بخوانیم!

آیا عمر محدود انسان طالب علم باید بالکل به همین خواندن شرح کبیر یا جبر و مثلثات و امثال آنها بگذرد و اصطلاحات و عباراتی را بر روی هم بار و مغز خود را از اجزایی متفرق و غیره متلاطم نباشته نماید یا آنکه غیر از این مرحله ابتدایی سیر به طرف مقاماتی دیگر نیز بر عهده او نهاده شده؟

انسان غرق در دریای نامحدود احتیاج است و با وجود تمام دست و پاهایی که از ابتدای آفرینش خود تاکنون کرده باز همچنان محتاج باقی است و اگر نکوشد و از انجام بعضی تکالیف و اعمال پاره‌ای تدابیر غفلت کند هیچ‌گاه به

ساحل نجات نمی‌رسد و تلاطم امواج احتیاجات او را در خود فرو می‌برد. تمدن عبارت است از مجموع تدابیری که افراد با استعداد بشر از ابتدا تا امروز برای رفع حوائج خود اندیشیده و هم اکنون نیز می‌انیشدند. وسائلی که ما امروز برای رفع حاجات زندگانی خود داریم و هر روز از آنها فایده برمی‌داریم و در صورت امکان در اصلاح و تکمیل آنها می‌کوشیم نتیجه همان تدابیری است که سابقین انیشیده و به ما منتقل ساخته‌اند، علم و معارف نیز از همین نوع تدابیر است و اساساً ایجاد و ظهور آنها هم برای رفع حوائج مادی و یا معنوی عمومی انسان بوده و هم امروز نیز باید در همین راه مصرف شود.

اگر کسی مثلاً از وسایل مادی که دست بدست از پیشینیان به ارث به ما منتقل شده چیز یا چیزهایی را بجای آنکه به مصرف رفع حاجت خود یا عامه برساند فقط در خانه خویش جمع آورد و در عین اینکه خود و مردم را در احتیاج مبرم می‌بیند قدرت یا فهم آن را نداشته باشد که از آنها رفع حاجت کند و به همین خوش باشد که مقدار کثیری از این اشیاء را مالک است و در انبار خود ریخته چنین شخص علاوه بر آنکه در پیش مردم محتاج و فقیر به قلم می‌رود در حقیقت مالک چیزی نیز نیست چه تا قدرت تصرف و بهره‌برداری کسی در مایملکی محرز نشود او را نمی‌توان توانگر و ثروتمند گفت.

همین حال مسلم است کسی را که عمری به ذخیره کردن معلومات ناقص متفرق گذرانده و در عین آنکه مغز خویش را از دانسته‌ها و تجارب علمی دیگران انباشته به آن فیضی که او را در خط رفع حاجت از این اندوخته‌ها برای خیر خود و خیر عمومی بیندازد نرسیده و همچنان در وادی بی‌خیبری و بیچارگی فرو مانده است.

کسانی که عمر خود را منحصراً به فرا آوردن معلومات می‌گذرانند و حرص و ولعی خارج از حد معقول در این راه نشان می‌دهند عیناً به غارتگرانی می‌مانند که در تاریکی شب به شهری یا کاروانی زده و بدون آنکه مجال تشخیص داشته باشند بشتاب تمام هر چه را در دسترس خود یافتند می‌ربایند و فرصت و تمیز آنکه کدام متاع نفیس‌تر و برای رفع حاجت مفیدتر است برای ایشان میسر نمی‌شود چه تنها حاجت این قبیل مردم همان اقناع احتیاج غارتگری و دستبرد است و این حس که بتدریج صورت عادت به خود می‌گیرد در صاحبان آن دیده بصیرت و مصلحت‌اندیشی را کور می‌کند.

گفتیم که معلومات و معارف عمومی بشر نیز از جمله تدابیری است که مردم هوشیار زیرک برای رفع حوائج مادی و معنوی خود اندیشیده‌اند بنابراین تمام سعی جویندگان دانش و فرهنگ و جهد فضلا در راه تکمیل آن باید متوجه خیر و انتفاعی باشد که شخص یا نوع از علم می‌تواند بر دارد اما نباید تصور کرد که هر قدر علم و اطلاع کسی بیشتر شده دست او برای رساندن این خیر و انتفاع گشاده‌تر می‌گردد چه علم چیزی نیست مگر معرفت مجهولات و چون دامنه مجهولات نامحدود و بی‌پایان است به هر اندازه که علم توسعه و کمال پیدا کند باز در مقابل عظمت عالم مجهول از جهت کمیت چیزی بر قدر و قیمت آن افزوده نمی‌شود و به هر حال که در آید همان حکم قطره و دریا را خواهد داشت.

بزرگ‌ترین فرقی که مابین یک تن وحشی با یک نفر متمدن موجود است، در عین اینکه چون هر دو از نوع بشرند بنابراین این هر دو در زنجیر احتیاجات پابند، این است که متمدن قوه درک مقداری از احتیاجات خود را دارد و با

استطاعتی که در رفع آنها تحصیل کرده به این عمل دست می‌زند در صورتی که وحشی یا اصلاً از درک احتیاج محروم است یا در صورت این درک تدبیر و قدرت و وسایل برآوردن آنها را در خود نمی‌بیند.

تفاوت مابین یک نفر عالم واقعی و یک نفر جاهل بی‌خبر نیز در عین اینکه هر دو در قبال کلیه اسرار خلقت و قوانین و سنن حاکم بر آثار ارضی و سماوی به یک پایه عاجز و سرگردانند اینست که عالم واقعی به مقداری از جهل خود پی می‌برد و به بیان عجز و بیچارگی خود قادر است در صورتی که جاهل همچنان در جهل مرکب باقی است و هر چه هم بگوشد جز آنکه از ضلالتی به ضلالتی دیگر برود و از چاله به چاه افتد بهره‌ای دیگر نخواهد برد.

جاهل چون خود را بی‌باکانه در هر راه تاریک پر خوف و خطر می‌اندازد ناچار به وادی هلاک و بوار فرو می‌شود در صورتی که عالم واقعی از آنجا که قبلاً پی به تاریکی و مخافت راه برده می‌کوشد که اگر راه را نمی‌تواند بر خود روشن سازد لااقل با احتیاط قدم بردارد و از جوی و جر و چاه چاله آن احتراز کند سپس دیگران را بر مهالک آن بی‌گاہانند و در این راه پیمایی هدایت کند.

هیچ‌کس با خواندن کتاب و اندوختن دانسته‌های پیشینیان و پیمودن عرض و طول مدرسه و کتابخانه به ادراک مجهولات عالم زنده و پیمودن راههای مظلّم و پر آسیب حیات ظفر نخواهد یافت و در این مرحله بین او و جاهل تفاوتی نیست.

آنچه در کتاب هست یا از استاد می‌شنویم خلاصه استنباط و دریافت و تأثر افرادی است از جنسن ما که در زمانی غیر از زمان ما یا در میان مردمی غیر از ما می‌زیسته و به چشمی غیر از چشم ما در احوال جهان و جهانیان

می دیده‌اند.

کسی که به اسم تحصیل علم تنها به جمع‌آوری همین نوع معلومات قناعت کند درست بدان می‌ماند که بخواهد راه امروز زندگانی را با چشم غیر و راهنمایی‌هایی که مدت‌ها قبل برای راهی غیر از این راه ترتیب داده شده بپیماید و از چشم و ذوق و استعداد خود که ممکنست از چشم و ذوق و استعداد دیگران ناتوان‌تر و نارساتر نباشد استفاده کند.

باید آن کتاب را دوست داشت و آن استاد را پرستید که بجای انباشتن مغز و فلج ساختن قوه استنباط شخصی ذوق طبیعی خواننده و شنونده را بوجد و اهتزاز آورد و غنچه استعداد و لیاقت او را در آغوش ملاحظت و هدایت بشکفاند و چشم نیم‌خواب او را به مدد نسیمی لطیف‌تر از نسیم سحری یعنی به نفحات مهر و نوازش بگشاید و قدمهای متزلزل او را در طی طریق حیات روزبه‌روز استوارتر سازد نه آنکه با تجمیل مستبدانه استنباطات پا در هوا و محفوظات ثقیل جانکه خود خاک مرده بر فرق هر استعداد جوان بپاشد و آب نومیدی و ذلت بر شعله هر ذوق سوزان بریزد.

برای وصل به هر مقصدی دو عمل لازم است اول تحقیق و شناختن راه درست آن مقصد بشکلی که شخص رهرو گمراه نشود و بزودی و از اقصا طرق به آنجا برسد دیگر پیمودن مسافتی که میان ما و مقصد موجود است. آیا به صرف پیمودن راه و اسراف و اصرار در این عمل بی آنکه قبلاً راه و رسم منزل شناخته شود رهرو جز آنکه به ترکستان بیفتد نتیجه‌ای خواهد برد؟

بیشتر محصلین و طلاب علوم که برای رسیدن به مقصدی اختیار عقل و استعداد و ذوق خود را بدست هر کتاتب یا هر استاد خودخواه و ناآزموده

می دهند و می خواهند به هدایت آن کتب و بپای آن استادان به منظور و مقصد خود برسند غالباً گمراه می شوند زیرا که این قبیل کتب و استادان غالباً طالب و محصل را بدون آنکه راه و رسم صحیحی به ایشان بنمایند به بیراهه می اندازند و ایشان را بجدّ و جهد در طیّ طریقی که مبدأ و منتهای آن قبلاً معلوم نشده و به هیچ وجه مسلم نیست که رهرو به آن وضع به مقصود برسد ترغیب و تحریض می کنند.

شاید هنوز در مملکت ما عده کثیری چنین تصور می نمایند که سرّ ترقی مردم مغرب زمین و علت عمده تفوق علمی ایشان بر ما آنست که اروپاییان از جهت «کمیت» معلومات و معارف بر ما برتری یافته اند و یک تن اروپایی در راه طلب علم و آموختن و انباشتن مغز و سینه زیاده تر از یک تن طالب علم ایرانی جدّ و جهد به خرج می دهد و بیشتر معلومات و محفوظات دارد.

با اینکه مسلماً طالب علم اروپایی سهل انگار و کم جهد نیست بلکه در این راه یک دقیقه از عمر او نیز به خیره تلف نمی شود باز چنان تصویری سطحی است و سرّ ترقی اروپایی در مرحله علم و معرفت در کثرت فضل و دانش و زیاد آموختن نیست بلکه رمز کار اروپاییان که همان نیز موجب تفوّق و تقدّم کلی ایشان شده در درست آموختن یعنی «کیفیت» دانش اندوزی و اختیار راه و رسم صحیحی در این مقام است و این همانست که خود ایشان آن را «متد^(۱)» می گویند و ما باید آن را «روش درست» ترجمه کنیم.

اهل علم اروپا هم مانند علمای مملکت ما تا اواسط قرن هجدهم میلادی پابند یک سلسله خرافات علمی و تعبدات خلاف عقل و منطق و گرفتار اقوال علمای قدیم و ارباب ادیان بودند و جرأت و جسارت آنکه زیر این قیود بزنند و

به چشم خود در عالم خارج ببیند و به ذوق و استعداد شخصی به فهم اسرار خلقت و تشخیص مصالح زندگانی پردازند نداشتند به همین جهت طلب علم برای ایشان هم به همان فراگرفتن محتویات کتب قدما و قبول تعبدی اقوال استادان انحصار داشت.

ظهور چند تن دانشمند باذوق تیزهوش مثل الکنساندر فنهومبولت^(۲) و چارلز لایل^(۳) و چارلز داروین^(۴) و ارنست رنان^(۵) که بزرگترین منتقدین علم و معارف قدیم و مهم‌ترین بانیان اصول علمی جدیدند طرز تفکر و استدلال مردم اروپا را یکسره عوض کرد و راه و رسم صحیح و روش درست در این مرحله بدست آمد، بتدریج فضایی نامدار دیگر دنبال کارهای این دانشمندان پیشقدم را گرفتند و قوانین متقنی را که علوم طبیعی و اجتماعی و دبی محکوم حکم آنهاست شناساندند و با استفاده عملی از این قوانین تمدن و علم ارپایی را به این پایه که می‌بینیم رساندند.

غرض از تمام این مقدمات آنست که دانشمند واقعی کسی نیست که زیاد کتاب خوانده و بیشتر از دیگران معلومات و محفوظات داشته باشد. دانشمند واقعی آن کس است که در تحصیل علم و ادب با روشی درست قدم بردارد و با راه و رسمی صحیح آن را بکار ببرد تا هم زودتر بسر منزل مقصود برسد و هم معلومات او بکار زندگانی بخورد و بخیر و سعادت او و جامعه‌ای که در آن زیست می‌کند بیاید.

برای آن که مطلب روشن‌تر شود و یکی از هزار فرقی که بین روش کار ما و روش کار اروپاییان موجود است آشکار گردد بذکر یکی دو مثال می‌پردازیم. اروپاییان عموماً کتبی را که به چاپ می‌رسانند به آنها چند فهرست مرتب

منظم به ترتیب حروف الفباء شامل اعلام و اسامی کتب و مواضع کتاب با ذکر صفحه و گاهی سطر ضمیمه می‌کنند تا هر کس خواست مطلبی را در آن کتاب بدست بیاورد محتاج به خواندن و ورق زدن تمام آن نباشد بلکه فوراً با این کلید به مقصود راه ببرد حتی بداند که از یک مطلب یا یک اسم چند بار و در چه موضعی از کتاب ذکری به میان آمده. کسانی که با تحقیق و تتبع سر و کار دارند می‌دانند که با این عمل تا چه حد صرفه در وقت می‌شود و چه توفیر عمری از آن بدست می‌آید. امروز از برکت همین روش درست اروپایی است که ما برای شاهنامه و مثنوی کشف‌الابیات و برای قرآن مجید کشف‌الایات و برای کتب عظیمی مانند تاریخ طبری و تاریخ ابن‌الاثیر و معجم‌البلدان و معجم‌الادبای یاقوت فهرست‌های کامل مرتب در دست داریم و به یک طرفه‌العین هر چه را موخ‌هاییم می‌توانیم به آسانی در آنها بیابیم. اکثر همین کتب را از روی چاپ‌های اروپا در مصر و ایران و هند تجدید طبع کرده‌اند و ناشرین شرقی مثل اینکه اروپایی از عقل بی‌بهره بوده و عمل لغوی کرده است کلیه آن فهرست‌ها را انداخته و از آن کتب نسخه‌هایی منتشر نموده‌اند که انتفاع از آنها بسیار کم و سر و کار داشتن با آنها موجب تضييع عمر کلی است.

جلال‌الدین سیوطی که یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان اسلام است کتابی بسیار مفید و جامع دارد به نام «الاتقان فی علوم القرآن» و در این کتاب سیوطی آنچه به قرآن و تاریخ و جمع و تفسیر و کتابت و لغت آن مربوط است با استقصای تمام جمع آورده حتی عدد حروف منقوطة و غیر منقوطة آن را نیز بدست داده لیکن ذهن او به اینجا نرسیده است که کشف‌الابیاتی نیز برای قرآن لازم است تا اگر کسی خواست آیه‌ای را در قرآن بیابد و پیش و پس آن را بداند

او را این کار به سهولت میسر باشد. این کاری بود که بالاخره اروپاییان کردند و از برکت آن امروز ما می‌توانیم به سهولت هر آیه را که بخواهیم در قرآن بیابیم. استاد علامه آقای قزوینی همیشه در مورد صحبت از اختلاف روش ما با روش اروپاییان بر سبیل عبرت این حکایت را از ابن خلکان نقل می‌فرمایند. ابن خلکان چنانکه می‌دانیم بنای کتاب مشهور خود و فیات‌الاعیان را در ترجمه احوال بزرگان بر این اصل نهاده است که تا تاریخ فوت کسی را نداند شرح حال او را عنوان نکند و وجه تسمیه کتاب او به و فیات‌الاعیان نیز همین است.

این مورخ با ذوق در شرح حال ابوالوفا بوزجانی عالم بزرگ ریاضی چنین می‌نویسد که مدتها بود که می‌خواستم شرح حال او را در کتاب خود بیاورم اما از آنجا تاریخ فوت او را نمی‌دانستم نمی‌توانستم برخلاف اصلی که آن را مبنای کار خود قرار داده بودم اقدام کنم تا آنکه پس از بیست سال تصادفاً در تاریخ ابن‌الاثیر به سال فوت او برخورددم و آن را در کتاب خود آوردم.

آقای قزوینی می‌فرمودند که اگر ابن خلکان تاریخ ابن‌الاثیر چپ‌فرنگ را که فهرست‌های کامل و جامع دارد در دست داشت یا در آن ایام کسی چنین کاری کرده بود با یک مراجعه بدان حل مشکل می‌کرد و بیچاره بیست سال معطل نمی‌شد تا عاقبت هم به تصادف به مطلبی که در جستجوی آن بود برخورد.

کتاب لغت و قوامیس و معجم‌ها که در ممالک اسلامی نوشته شده هر کدام یک حکم مخصوص دارد یعنی هر مؤلف خواسته است که روشی پیش گیرد که دیگران آن را مهمل گذاشته بودند تا به این شکل تفرّدی مخصوص او را حاصل شود. کمتر کسی است که مثل یاقوت حموی به این نکته بدیهی که بهترین و

آسان‌ترین ترتیب‌ها در ضبط لغات و اعلام همان ترتیب طبیعی الفبایی است پی برده باشد، کتاب العین خلیل بن احمد به ترتیب حروف حلق است و از آن عجیب‌تر فرهنگ جهانگیری است که به حرف دوم شروع می‌شود یعنی مثلاً اگر کسی می‌خواهد معنی لغت درخت را بفهمد باید بباب راء م راجعه کند و برای فهم معنی نان بباب الف، تازه اگر درخت و نان را مؤلف جهانگیری ضبط کرده باشد در جلوی آن می‌نویسد «معروف است» مثل اینکه برای یک انگلیسی فارسی ندان هم درخت و نان بایستی معلوم بوده باشد. خلاصه این یکی از هزاران فرقیست که بین روش ما با روش اروپایی در مرحله کسب علم و معرفت وجود دارد.

اما معرفت حقیقی باز هم تکرار می‌کنیم به کثرت معلومات علم و معرفت وجود دارد. بلکه معرفت حقیقی قوه‌ای است مرکب از حسن ذوق و خوشی قریحه و شمّ استنباط مطلب و حل مشکلات زندگی به وسیله تعقل و چاره‌اندیشی معقول و این کار علاوه بر آنکه یک مقدار استعداد طبیعی و ذوق خدادادی می‌خواهد باید به وسیله فراگرفتن معلومات دیگران و خواننده حاصل تجارب گذشتگان و تدابیر معاصرین بدست آید و در این راه مرد نباید یک آن از خواندن و تجربه اندوختن بیاساید و از آ نیندیشد که کلیه خواننده‌ها و فراگرفته‌ها در حفظ و بیاد او نمی‌ماند، همان قوه‌ای که گفتیم و غرض از معرفت حقیقی نیز همانست بالاخره از همین راه حاصل می‌شود و دماغ در نتیجه همین خواندنی‌ها و فراموش کردنها تربیت شده و پخته و سالم بار می‌آید در خاتمه نوشته خود را به ترجمه کلام آقای ادوارد هریو^(۶) رئیس مجلس نمایندگان فرانسه که از شریف‌ترین و فاضل‌ترین مردمان آن کشور است ختم می‌کنیم، مشارالیه در تعریف معرفت می‌گوید که «معرفت همان چیزی است که پس از خواندن همه

چیز و فراموش کردن همه چیز در دماغ بجا می ماند».

یادداشت‌ها:

1. Methode.
2. Alexander von Humboldt.
3. Charles Lyell.
4. Charles Darwin.
5. Ernest Renan.
6. La culture est tout ce qui reste, après avoir tout lu et tout oublié.